

کسانی که با نوشتن سروکار دارند خوب می‌دانند که در این مرز و بوم، بی‌رونی‌ترین حوزه تحقیقات، خصوصاً در این چند دهه، رشته دستور زبان فارسی است، البته با کتابهای کمک درسی و مجموعه پرسشهای چهارگزینه‌ای کاری نداریم؛ اما اگر کمی به عقب برگردیم ملاحظه می‌کنیم اوضاع چنین نبوده و بازار کتاب دستور زبان فارسی رواج و گرمی شایسته خود را داشته است. آن زمانها که در اکثر نقاط جهان کتابهای فراوان درباره دستور زبان فارسی نوشته و منتشر می‌شد، حجم بسیار وسیعی از تحقیقات ایران‌شناسان در دانشگاههای انگلستان، فرانسه، ایتالیا، آمریکا، ترکیه، جمهوریهای شوروی سابق، شبه قاره هند و پاکستان و بعضاً دیگر کشورها، مربوط به دستور زبان فارسی می‌شد که تعداد آنها از چند صد تجاوز می‌کرد، این تعداد جدای از تحقیقات دراز دامنه‌ای بود که به صورتهای مختلف در داخل کشور سامان می‌گرفت؛ اما مدتی است که این چراغ کورسویی بیش ندارد و اگر مددی به آن نرسد رو به خاموشی می‌گذارد.

اینکه چه کسانی و یا نهادهایی در وظیفه خود کوتاهی کرده‌اند کاری نداریم، اما اکنون هنگام آن فرارسیده است که این هشدار را جدی بگیریم؛ پاسداری و حمایت از زبان فارسی که سند هویت و مایه انسجام وحدت ملی ماست بدون توجه به شالوده آن، یعنی دستور زبان فارسی، کاری ناتمام است، و عنایت و اهتمام به این امر به عهده مراکز حمایت‌کننده از زبان و ادبیات فارسی است، مراکزی همچون وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی و نهادهایی از این دست. متأسفانه با ضربه‌هایی که در این دو-سه دهه بر پیکر این شعبه از تحقیقات زبان فارسی، به وسیله شبه‌زبان‌شناسان از سویی و حمایت برخی متصدیان بی‌تجربه، از سوی دیگر، وارد آمده است، به سختی می‌تواند بدون کمک همه جانبه، سروسامانی بپذیرد؛ بر اثر این کم‌توجهی‌ها، دستور زبان فارسی، در موقعیت فعلی، در کلاسهای درس دبیرستانها و دانشکده‌ها و مراکز تحقیقاتی داخل کشور هیچ روی خوشی نمی‌بیند و به تبع آن به سختی می‌توان دانشجویی را اقناع کرد که رساله خود را در این حوزه بنویسد.

با این اوصاف اگر چشمان به کتاب مستطاب **دستور تاریخی فعل**، تألیف جناب دکتر حسن احمدی گیوی، روشن می‌شود نباید فراموش کنیم که این قبیل آثار هم که گهگاه به زیور طبع آراسته می‌شود تألیف آن به دوران قبل از این دو-سه دهه برمی‌گردد و اگر ناشری همچون نشر قطره دل به دریا می‌زند و چنین آثاری را به دست نشر می‌سپارد، یک دنیا دل‌نگرانی را در دل تحمل می‌کند که آیا سرمایه‌اش برمی‌گردد؟ آیا پاسوز چنین دست‌نوشته‌ای نمی‌شود؟ باری.

نام آقای احمدی گیوی برای کسانی که به نوعی با دستور زبان فارسی سروکار داشته و دارند، شناخته شده است و زحمات ایشان برای تألیف کتب درسی دستور زبان در این چند دهه اخیر قابل تقدیر است. مؤلف محترم کتاب **دستور تاریخی**

دستور تاریخی فعل

جلد دوم

دکتر حسن اسمعیلی نجوی

● دستور تاریخی فعل

محمد مهیار

● نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۸۰، ۲ جلد

نجم‌الغنی خان صاحب رامپوری، اما هیچ یک با این دقت و توغّل نبوده است.

کتاب دستور تاریخی فعل در یازده فصل پرو و پیمان تألیف شده و هر فصل شامل چندین بخش و هر بخش دربردارنده چندین گفتار است؛ البته در فصل‌بندی کتاب کاش به همین فصل و بخش و گفتار اکتفا می‌شد و از قراردادن شماره‌های متعدد و طولانی که معمولاً به جای فصلها و بخشها به کار رفته و در آغاز هر قسمت به چشم می‌خورد، خودداری می‌شد، چون جداً جوینده را سردرگم می‌کند. شماره‌های آغاز هر قسمت وقتی سردرگم‌کننده‌تر می‌شود که از کلمات و علائم اختصاری هم در کنار آن استفاده می‌شود، در آن صورت دیگر با هیچ رمل و اسطرلابی نمی‌توان به چند و چون آن پی برد؛ استفاده از چندین نوع شماره حروفی و عددی با فونتهای مختلف و نیز ستاره و دیگر علائم، مسلسل‌وار به دنبال هم منظره‌ای نامقبول به وجود آورده است؛ مثلاً به این عنوان در صفحه ۷۶ توجه بفرمایید:

۳/۴۴/۱. * * * فعل دیگر + پسوند «_نده» * در اول صف با «_نده»:

تمام این سرعنوان فقط برای یک شاهد مثال آمده است و می‌خواهد بگوید:

«بن مضارع + بن مضارع + پسوند _نده»

این علامتهای اختصاری و سرعنوانهای پیچیده و تبویب اجزاء، جز سردرگم کردن خواننده حاصل دیگری ندارد. علائم

فعل یکی از معدود پژوهندگانی است که خریدار این بازار بی‌رونق بوده و سی و اندسال از عمر و جوانی خود را بر سر استحکام شالوده زبان فارسی صرف کرده که کمترین سود مادی، جدای از بهره معنوی، برای ایشان در بر نداشته است.

مؤلف محترم در این اثر دو هزار صفحه‌ای کوشیده است خواننده را با تمام جوانب و ظرایف و دقایق فعل فارسی دری و معاصر، عمیقاً آشنا کند و هیچ پرسشی را در این باره بی‌پاسخ رها نکند؛ بنده بعید می‌دانم از این به بعد کسانی موفق شوند یا پیدا شوند که این گونه عمر بر سر این دست تحقیقات بی‌مزد و منت صرف کنند.

کتاب دستور تاریخی فعل از جهاتی بی‌مانند است، البته در گذشته هم کسانی بوده‌اند که تحقیقات گسترده و پر حجم برای دستور زبان فارسی تألیف کرده‌اند، مثل دستور جامع زبان فارسی تألیف عبدالرحیم همایونفرخ و یا نهج‌الادب از

اختصاری هم در این کتاب سهم بسزایی در پیچیده کردن فهم مطالب دارند؛ آوردن مخففهایی همچون «صف»، «صش»، «صم»، «حامص»، «امص» و غیره، در کتابی که مبنای تألیف آن بر شرح است نه اختصار، چندان بجا نیست؛ این اختصارها به جای کمک کردن به فهم سریع تر، به ابهام مطالب افزوده اند، وانگهی از این علائم اختصاری گاهی استفاده شده و گاهی به دست فراموشی سپرده شده است، مثلاً صفحات ۷۳ و ۷۵ را با هم مقایسه بفرمایید و یا به طور کلی اگر قسمتهای آغاز کتاب در مجلد اول که به فراوانی از این علائم سود برده شده است با تمام مجلد دوم که از آن نشانه های اختصاری خبری نیست مقایسه شود، صدق این قول تأیید می شود. البته این امور مربوط به ویرایش کتاب است و معمولاً به عهده مؤلف نیست و ویراستاران باید پاسخگو باشند، از این بی دقتیهای ویرایشی باز هم می توان در این کتاب نشان داد، مثلاً در صفحه ۱۴۵۶ در مورد چهارم حرف نشانه «را» و «به» آن قدر به هم نزدیک قرار گرفته که قابل فهم نیست، حال آنکه باید حرف «را» در داخل گیومه قرار می گرفت.

مؤلف محترم در پایان مجلد دوم راهنمای علامتهای اختصاری را گنجانیده است، اصولاً نسل شتابزده امروز حتی مجال و حوصله آن را ندارد که برای یافتن معنی لغت به پایان کتاب مراجعه کند، به همین جهت پیشنهاد می کند شروع را در پایین صفحه بیاورند، پس نباید برای یافتن مفهوم هر علامت، که غالب آنها دور از ذهن است خواننده را مجبور کرد مکرر به پایان مجلد دوم کتاب رجوع بکند. البته این اثر در مجموع، محاسن فراوانی دارد که نواقص جزئی آن چندان از ارزش و اعتبار آن نخواهد کاست، اما قاعده بر آن است که قلم نقد به هر دو سو عنایت داشته باشد، از این رو نقل موارد زیر که بسیار اندک است، صرفاً جهت اصلاح آن در چاپهای بعدی است.

صفحه ۲۸ تا ۳۸، در قسمت «نگاهی گذرا به تاریخچه دستور» عمدتاً به نقل مقاله آقای ایرج افشار، که در سال ۱۳۳۳ به چاپ رسیده است اکتفا شده، اگرچه این مقاله در زمان خود بسیار راهگشا بود ولی بعد از آن کارهای بنیادی فراوانی در این زمینه انجام گرفته که بهتر بود مؤلف محترم برای تکمیل این بخش از آنها هم سود می بردند. برای اطلاع از این منابع خواننده محترم را راهنمایی می کنم به کتابشناسی دستور زبان فارسی تألیف نگارنده، صفحه ۶۲، زیر عنوان بن فعل. بعد از آنکه تعریفی تخیلی و شاعرانه از فعل و بن به دست می دهد، می خوانیم (اینک برای نشان دادن گستره سازندگی بن فعل، یکی از ترکیبات آن «اسم + بن مضارع» که به صورت گرده برداری نه استقصا و برگه برداری، از دیوان استاد سخن، ملک الشعراء بهار استخراج شده است در نه دسته به ترتیب آورده می شود). بگذریم از اینکه آوردن «گرده برداری» صرفاً برای آن آمده است که با کلمه «برگه برداری» آرایه ای ادبی را به وجود بیاورد، وگرنه تمام و کمال، مقاله ای رساله مانند است از نوع رساله های دانشجویی که صفتهای فاعلی را از دیوان بهار استخراج کرده و بر حجم کتاب، بدون آنکه روشنگر مطلبی باشد، افزوده است؛ اینکه حدود پنج صفحه را به صفتهای فاعلی در دیوان بهار اختصاص بدهیم که چندان

کمکی به کسی نمی کند، پریشی را در ذهن برمی انگیزد و آن این است که استاد، این صفات فاعلی بی شمار را برای استقصای کامل در دیوان بهار به دست داده که خود استاد به آن پاسخ منفی داده است یا برای بیان تعداد صفتهای فاعلی، که البته نه جای آن در این فصل بوده و نه منبع تحقیق مناسب چنین امری، باز در صفحات ۱۱۵۶ تا ۱۱۸۰ کلیه شاهد مثالهایی که در شاهنامه از گروه فعلی وجود داشته آورده است، بدون اینکه هدفی در پی داشته باشد و یا بخواهد مطلبی به اثبات برسد. متأسفانه در پشت این انبوه شاهد مثال نظریه ای نهفته نیست، و شاید نقص اساسی کتابهایی از این دست همین باشد؛ هر اثر بزرگی باید دلیلی برای بزرگی اش داشته باشد وگرنه باید تهمت درازگویی و اطالة کلام را به خود بپذیرد.

اینکه یک شاهد مثال از فردوسی و یکی از ملک الشعراء بهار و یکی از کلیده و دمنه و یکی از یکی بود یکی نبود جمال زاده را در کنار هم بیاوریم آن هم برای اثبات یک امر و مطلب، هیچ مشکلی را از شناخت تاریخی زبان فارسی حل نمی کند. شاید تنها نتیجه ای که بتوان از کنار هم قراردادن این آثار به دست آورد این باشد که در طول این هزار سال زبان فارسی هیچ تغییری نکرده است، زیرا برای هر مورد همچنان که از فردوسی و طبری شاهد مثال می بینیم از صادق هدایت و ملک الشعراء بهار هم مشاهده می کنیم؛ به هر حال اگر بخواهیم به این انبوه شاهد مثالها که با تلاش چند ده ساله جمع آوری شده و عمری بر سر آن صرف شده است نظم و نسقی منطقی بدهیم، باید آنها را با نظریه ای زبان شناسی تبیین کنیم؛ یکی از ویژگیهای دستور تاریخی آن است که بسامد هر پدیده زبانی و دستوری در هر دوره تاریخی حاصل شود که براساس آن، شناخت متون نظم و نثر آن عصر را آسان کند. مثلاً اینکه در متون قرن چهارم و پنجم فعل مجهول کاربرد داشته یا نداشته است، وقوف و آگاهی بر این مطلب می تواند در بسیاری از تحقیقات زبان شناسانه، دستمایه پژوهندگان قرار بگیرد.

صفحات ۵۰ و ۵۱، آنجا که درباره نسبت فعل به شخص سخن به میان می آید، این نکته قابل ذکر است که بسیاری از این موارد که در این صفحات آمده، به ساخت جمله مربوط است نه به نسبت فعل به شخص. مثلاً در جملات؛ ایشان را مهتری بود؛ شما را برگ این هست یا نیست؛ ترا خبر نیست؛ ما را چاره نیست؛ و دهها مثال دیگر، جابه جایی نهاد اتفاق نیفتاده، بلکه آنچه مؤلف محترم در این جملات، نهاد نام نهاده است در زیر ساخت نهایی، نوعی متمم به حساب می آید.

صفحات ۶۸ و ۶۹، فعلهای «هست» و «نیست» را بن مضارع به حساب آورده که صحیح به نظر نمی رسد، زیرا این دو فعل مثبت و منفی جزو فعلهای ناقص زبان فارسی است و هیچ یک از مشخصات بن مضارع را ندارد.

صفحه ۶۹، صفتهای «درخور» و «اندرخور» و «درگیر» و نیز «واگذار» را جزو گروه بن مضارع ساده تلقی کرده اند که باید پیشوندی به حساب بیاید و همچنین در صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱، صفت «درخورد» و مصدر مرخم «برداشت» و «نگاه داشت» را جزو بن ماضی ساده آورده اند که چنین نیست، بلکه اولی و دومی پیشوندی و سومی مرکب است.

صفحه ۶۸، آنجا که بحث از بن مضارع و ماضی پیش می‌آید، به رابطه بین بن ماضی و مضارع اشاره‌ای گذرامی شود، حال آنکه در چنین کتابی با چنین شرح و بسطی، لازم بود به شکل مشروح درباره ریشه بن ماضی و مضارع، و اینکه تمام بنهای ماضی پسوند «ت» و یا «د» می‌گیرند اشاره می‌کردند، و نیز به بیان این نکته می‌پرداختند که این دو پسوند «ت» و «د» در بن ماضی قبلاً یکی بوده و به مرور زمان پسوند «ت» در بعضی بنهای ماضی به «د» بدل شده است و اینکه در متون قرنهای پنجم و ششم هنوز آثار این یگانگی دیده می‌شود.

در بعضی صفحات از جمله ۱۳۱ و ۱۳۲، شاهد مثال از کتاب بلعمی و المعجم آمده است اما شماره صفحه ذکر نشده، علت آن است که مطلب از کتاب سبک‌شناسی بهار نقل قول شده؛ نکته قابل تأمل آن است که هنگامی که به راحتی می‌توان به منبع و سرچشمه سند دسترسی داشت، چرا باید آن را از منبع دست دوم نقل کرد که کار خواننده محقق را برای تطبیق و نکته‌یابی مشکل کند.

در صفحات ۲۲۴ تا ۲۳۰، فهرستی از مصدرهای مهجور و

سوره تاریخی فعل

متروک و مشکوک آمده است، نظر به اینکه کاربرد این کلمات نادر غالباً بیش از یکی دو مورد نیست، بهتر است مشتقاتی که از آنها باقی مانده با ذکر مأخذ ذکر شود که فایده بیشتری دارد. صفحات ۱۸۸ و نیز ۲۶۲ و ۲۶۳، در قسمت «پس واژک» درباره مصوت بلند «ا» (الف) بحث شده، اما به انواع و وجه تمایز آنها اشاره‌ای نشده است، حال آنکه هریک از این وندها معنی متفاوتی به فعل می‌بخشند و از یک دست نیستند.

موضوع دیگر مبحث اصطلاحات دستور زبان فارسی است، متأسفانه اکثر کسانی که در این حوزه تحقیقی منتشر می‌کنند برای خود اصطلاحاتی می‌سازند، حتی اگر قبلاً برای آن مقوله و مفهوم اصطلاحی مناسب وجود داشته باشد، این موضوع درباره این کتاب هم صادق است. با نگاهی به فهرست موضوعی پایان کتاب، خیل گسترده‌ای از این دست اصطلاحات را مشاهده می‌کنیم؛ اصطلاحاتی از قبیل «زایدنما»، «ساخت یار»، «تام‌گونه» و غیره و گاهی یک مفهوم چند اصطلاح را به خود اختصاص داده است، مثلاً «میان واژه، میانوند»، «پیش واژک»، «پیش جزء»، «پیشوند»، «پسوند»، «پس واژک».

صفحه ۱۲۶۸، می‌خوانیم که: در برخی از آثار پیشینیان، همزه «است» با کسره آمده، برای تأیید این مطلب شش بیت از دیوان مسعود سعد و یک بیت از شاهنامه فردوسی را شاهد مثال آورده است، اما در هیچ یک از ابیات مسعود سعد، همزه «است» مکسور خوانده نمی‌شود؛ فی‌المثل به این دو بیت استناد شده است:

عقل، کمال تو را در آنچه گمان برد

گشت که دریابد ای عجب نتوانست

باره شب‌دیز تو به رفتن و جستن

نایب ابر بهار و یاد (خزان) بران است

صفحه ۱۴۶۵، گفتار هشتم مربوط است به فعل و تراش خوردگیها، که از حذف در فعل، سخن به میان آمده است. در صفحات ۱۲۵۴، ۱۴۵۱، ۱۴۶۸ و ۱۵۵۱ هم به شکل پراکنده به بحث آوایی فعل اشاره شده است، کاش تمام قسمت آواشناسی فعل، یکجا و در یک بحث مستقل جمع‌آوری می‌شد.

صفحه ۱۶۵۲، به اقسام فعل به اعتبار ساختار پرداخته است؛ اما موضوعاتی که جای آن در این کتابنامه مفصل فعل خالی است، یکی پرداختن به اختلاف نظرهایی است که درباره فعل مرکب و ساده وجود دارد و اینکه عده‌ای از محققان مثل خانلری و باطنی معتقدند که فعلهای ساده در زبان فارسی اندک است و دامنه گسترش افعال مرکب رو به گستردگی است و گروهی دیگر همچون دکتر فرشیدورد معتقدند فعلهای مرکب چندان فراوان نیست و هستند کسانی که عقیده دارند فعل مرکب در زبان فارسی بسیار نادر است.

صفحه ۱۶۵۰، آنجا که به اقسام فعل به اعتبار فاعل اشاره می‌شود، ذکر این نکته همراه با شواهد لازم است که در متون قرنهای چهارم و پنجم و ششم، فعل مجهول بسیار کم کاربرد بوده است، تا جایی که اگر به ترجمه‌های قرآن آن عصر مراجعه شود تعداد فعلهای مجهول معدود است. تا آنجا که نگارنده درباره ترجمه قرآن ابوالفتح و سوراآبادی به دست داده است، همه جا در مقابل افعال مجهول در قرآن در این دو ترجمه، خصوصاً سوراآبادی، فعل معلوم به کار رفته است.

صفحات ۸۵۵ تا ۱۰۴۵، آنجا که فهرست فعلهای مرکب را آورده است، سنت همیشگی کتاب فراموش شده و قید قرن که در آغاز شاهد مثالها می‌آمده، حذف شده است؛ البته این ذکر نکردن قرن در آغاز مثالها اشکالی در بر ندارد، همچنان که در بقیه موارد هم آوردن قرنی که در آن اثر تألیف شده است چندان کمکی به محقق نمی‌کند، اما علت این دوگانگی رویه جای سؤال است. صفحه ۸۷۶، گاهی قاعده‌ای ذکر شده، اما خبری از شاهد مثال نیست، مثلاً در شماره ۴۹/۲۸ در همین صفحه مذکور.

بنده یاد ندارد که در این مملکت کتابی چاپ شده باشد و از غلط چاپی مبرا باشد. اما کتاب دستور تاریخی فعل بسیار کم غلط است، البته برای اینکه این سنت شکسته نشود، چند غلط چاپی را برای نمونه می‌توان در آن یافت، که یکی دو مورد را با نگاهی گذرا دریافته‌ام، چه بسا که اگر با دقت کامل بازبینی شود غلطهای چاپی دیگری هم در آن پیدا شود. اما در صفحه ۱۷۸ آنجا که این شعر رودکی شاهد مثال آمده:

عیال نه زن و فرزند نه مؤنت نه

از این همه، تم آسوده بود و آسان بود
«مؤنت» درست است. و در صفحه ۱۷۷، در این بیت عثمان مختاری:

تیغ سداب رنگ تو ببرید نسل شرک

نشگفت از آن که نسل ببرد همی سلاب
که در مصراع دوم هم «سداب» صحیح است.